

رخدادهای جاری جنبش کارگری ایران و تصاویر باژگون

اول ماه مه سقز و حوادث پیش و پس آن به لحظه خاصی در تاریخ جنبش کارگری ایران تبدیل گردید. برخی از شهرهای کردستان در سالهای پیش نیز شاهد برگزاری این مراسم دور از چشم رژیم اسلامی بودند، دستگیری شماری کارگر در ایران نیز حدیث زندگی لحظه به لحظه و روزمره کارگران بوده است. با همه اینها تظاهرات اول ماه مه ۲۰۰۴ سقز به لحاظ جلب توجه افکار عمومی و بازتاب آن در محافل و مجامع مختلف کارگری ایران و جهان قابل مقایسه با سالهای پیش نبود. این تظاهرات و حوادث متعاقب آن بیش از ده روز تمام در سطحی بسیار گسترده و بیسابقه موضوع داغ گفتگوها و مضمون حاد اعتراضات، و تکاپوها گردید. از خیل وسیع کارگران سقز گرفته تا طیف فعالین کارگری، گروهها و سازمانهای اپوزیسیون در خارج، تا ICFTU و شماری از اتحادیه های عضو همگی، هر کدام بنوعی و هر بخش با نگاه و دریافتی خاص برای آزادی دستگیرشدگان تلاش کردند. کل ماجرا این بود که کارگران سقز خواسته بودند در خارج از مدار قانونیت و قانونسالاری سرمایه، بر اساس اراده آزاد خویش، با قطعنامه مصوب شورای خویش و شوراهای شهرهای دیگر ایران، با طرح مطالبات و حقوق پایه ای خود به استقبال برگزاری مراسم روز جهانی طبقه خویش بروند. عده ای البته تصور دیگری داشتند، آنان تمامی صدر و ذیل حادثه را در دیدار یکی دو چهره فعال کارگری با خانم آنا بیوندی و ریزش آوار خشم رژیم اسلامی علیه این دیدار پراعجاز تاریخی!!! خلاصه می دیدند. به هر حال این تظاهرات در همان نقطه شروع توسط مزدوران چکمه پوش سرمایه آماج حمله قرار گرفت، کارگران زیادی دستگیر و هفت چهره سرشناس جنبش کارگری کردستان و ایران راهی زندان شدند. این رویداد در روزهای بعد اندک اندک به سکوتی برای گفتگو پیرامون فعل و انفعالات درون جنبش کارگری ایران تبدیل شد. همه از وقوع تحول سخن گفتند. ما نیز معتقدیم که تحولی ولو ضعیف و جنینی رخ داده است، تحولی که شروع شده و حوادث اول ماه مه سقز تنها در پرتو شعاع آن قابل شناسائی و تحلیل است. پیداست که این حوادث به سهم خود گامی در تعمیق همین تحول نیز بوده است. یک نکته بسیار اساسی در اینجا این است که رخدادها در بسیاری گزارشات و تحلیلها سخت باژگونه تصویر شدند و با سنگدلی و قساوتی خاص مورد تحریف قرار گرفتند. صریحتر بگویم، برخی به بررسی تحولات پرداختند، صرفاً به این خاطر که سرشت واقعی تحولات را در زیر آوار بدترین تحلیلها و تعبیرها دفن نمایند. گفتند که «جنبش کارگری ایران در آستانه تحولی نوین قرار گرفته است» و سپس در کالبدشکافی این تحول نوین از سفر هیأت اعزامی ICFTU به ایران و دیدار کارگران با خانم «آنا بیوندی» دبیر این هیأت سخن به میان می آوردند!!!

گفتند که طبقه کارگر ایران به وضعیتی نوین پا نهاده است و آنگاه در تشریح این وضعیت جدید از تلاش فعالین پیشینه دار کارگری در شکستن حصار پلیسی رژیم اسلامی با هدف تماس مستقیم با هیأت اعزامی ICFTU، از همراهی و همپیوندی «روشنفکر نویسنده»!!! با فعال کارگری در این تلاش و از شروع مجدد رویکرد

«روشنفکران انقلابی»!!! برای گشایش باب پیوند با کارگران سخن به میان کشیدند!!!

در تمامی این تحلیلها تأکید بر وقوع تحول صرفاً و صرفاً تبلور تقلاتی نازیبا برای کتمان آن تحول بسیار جدی و واقعی است که قرار است و باید در فضای حیات اجتماعی و طبقاتی توده های کارگر ایران اتفاق افتد و حوادث روزهای اول ماه مه امسال پیش درآمد ضعیفی از آغاز پروسه وقوع آن بود. کاوشگران وضعیت اخیر به مسخ، قلب و گزارش ناراست رویدادها بسنده نکردند، بلکه جعل بسیاری از حقایق مفروض و بنیانهای سرشتی جنبش کارگری را نیز هدف گرفتند. آنها در این کارزار حتی از ترور، طرد و نفی بلد طبقاتی چهره های مؤثر و فداکار جنبش کارگری و جنبش ضد کار مزدی طبقه کارگر صرفنظر نمودند. زیج نشینان حوادث!! همه این کارها را آگاهانه، بر گذار طبیعی کارکرد گرایش طبقاتی خویش و با هدف انکار رخساره های بالندگی یا له کردن جوانه های عروج جنبش ضد سرمایه داری و لغو کار مزدی کارگران پی گرفتند. یک مؤلفه مهم ماجر این است که این دوستان همه این تحریفات و جعل حقایق را در لباس کارگر دوستی و با ادعای تعلق به سوسیالیسم و کمونیسم انجام می دهند. به همه این دلایل بسیار ضروری است که حرفها، تحلیلها و نظریات آنان ولو بسیار مختصر مورد گفتگو قرار گیرد. اما ببینیم واقعیتها چه هستند و این دوستان وجود واقعی پدیده ها و رخدادها را چگونه گزارش یا تحلیل می کنند.

تحولات اخیر جنبش کارگری

در جنبش کارگری ایران یا در کیفیت تقابل طبقه کارگر ایران با بورژوازی تحولی هر چند اندک و ضعیف رخ داده است. شاخص این دگرسانی بطور قطع مسافرت هیأت اعزامی ICFTU به آن دیار و ملاقات یکی دو کارگر مبارز یا بقول برخی از ناظران حوادث، یک کارگر مبارز و یک «روشنفکر انقلابی»!! با دبیر هیأت نیست. این بیمایه ترین و حتی خصومت آمیزترین روایتی است که می توان از فعل و انفعالات درون جنبش کارگری ایران، فعل و انفعالاتی ولو محدود و ضعیف، بدست داد.

در این روایت سازمان و نهادی که روزی روزگاری مشروعیت وجودی خود را از ژرفای مجادلات کارگر ستیز دو بخش غربی و اردوگاهی سرمایه جهانی اخذ کرده است، سازمان و دستگاهی که توسط بخشی از سرمایه داری جهانی در رقابت با بخشی دیگر از همین نظام بنیانگذاری شده است، سازمان و تشکیلاتی که حی و حاضر نیز همه بخشها، ارگانها و مفسلبندیهایش دلال محبت سرمایه و میانجی اعمال نظم سرمایه داری بر طبقه کارگرند، مقام رفیع مرجعیت حل و فصل مشکلات طبقاتی جنبش کارگری احراز می کند!!! خوب توجه کنیم، کسی دچار هیستری ضد اتحادیه ای و ضد کنفدراسیون اتحادیه ها نشده است، بحث بر سر واقعیت وجودی و نقش عینی این مجامع در رابطه با کارزار طبقاتی جاری میان پرولتاریا و سرمایه است.

در این روایت نیروی انفجار اعتراض ضد سرمایه داری کارگران تا منتهی الیه ممکن تحقیر و بی ارزش میشود، تاریخ پر درخشش پیکار ضد سرمایه داری و ضد جنایات سرمایه داری طبقه کارگر ایران یکباره با یک نیش قلم از انظار محو می گردد و مسافرت خانم آنابیوندی تحول سترگ تاریخ این طبقه می شود!!!

در این روایتها افراد اندرونی آگاه و چاره اندیش جنبش ضد سرمایه داری و ضد کار مزدی طبقه کارگر از سوی کسانی که تمامی عمر و همه طول و عرض حشر و نشر سیاسی شان در حصار یک وجبی یک الیت فرقه ای محدود بوده است به «روشنفکر انقلابی» بودن متهم می شوند و در این گذر نفس نویسنده بودن و یا زبان

خارجی دانستن هر کارگری مجوز خلع پروانه تعلق طبقاتی کارگری وی می شود!!!

در این روایتها تکه تکه کردن جنبش کارگری، نفی بلد طبقاتی بسیاری از بخشهای طبقه کارگر به سرزمین قدرت طبقه متوسط با هدف توسعه پایه مادی و اقتصادی دموکراسی طلبی فرا طبقاتی، روشنفکر انقلابی خواندن هر کارگر آگاه و با سواد، گفتگوی کهنه اتحاد کارگر و طبقه متوسط در جنبش دموکراتیک، همه و همه یکبار دیگر از اعماق گورستانهای تاریخ نبش می شوند و برای تحریف آنچه که بطور واقعی در جنبش کارگری رخ داده یا در شرف رخ دادن است است مورد سوء استفاده قرار می گیرند.

در این روایتها تمامی این وارونه پردازیها صورت می گیرد. اما ببینیم که جنبش کارگری ایران بطور واقعی آستان کدام تحول را می کوبد و کم و کیف وقوع آن در شرائط حاضر چگونه است؟ برای کمونیستها و فعالین جنبش لغو کار مزدی، هر گام طبقه کارگر در گسست از راه حلهای کاپیتالیستی و هر گام در تدارک و سازمانیابی جنبش ضد کار مزدی حلقه پیوسته ای از زنجیره یک تحول مهم در درون جنبش این طبقه است. ما به چنین تحولی نظر داریم و تصورمان این است که چنین رخدادی هر چند لنگان لنگان در پروسه وقوع است. در مورد چگونگی افت و خیز این پروسه می توانیم به مؤلفه های زیر اشاره کنیم.

۱. طبقه کارگر ایران در طول دهه های متمادی یکی از دو طبقه اساسی جامعه یا به بیان دقیق تر یکی از دو طبقه تشکیل دهنده و تعیین کننده سیر حوادث مبارزه طبقاتی بوده است، اما طبقه کارگر و جنبش کارگری ایران پیش از این به وسعت امروز میداندار واقعی جنگ و ستیز و اعتراضات اجتماعی جاری نبوده است. از گذشته دور تا نزدیک، همواره این یا آن بخش از ارتجاع بورژوازی بوده است که با بهره گیری از موقعیت تاریخی سرکوب شده طبقه کارگر، اتوپی اعمال نوع معینی از نظم اجتماعی بربرمنشانه سرمایه داری را دفتر و دستک اپوزیسیونسالاری و راهبرد انحراف همه سویه مبارزه طبقاتی درون جامعه می ساخته است. جنبش کارگری اینک تا حدودی هر چند اندک، هر چند کورمال کورمال، در راه غلبه بر این وضعیت است. امروز هیچ اپوزیسیون نمائی عریان بورژوازی، هیچ هایهوی دموکراسی طلبی، هیچ نوع نسخه پیچی اصلاحات و توسعه سیاسی قادر به خراب کردن آوار خویش حداقل به شیوه سابق بر مسیر پیکار جاری طبقه کارگر نمی باشد. توضیح واضح است که جنبش کارگری هنوز با راه حلها، افقها و راهبردهای بورژوائی تسویه حساب شفاف طبقاتی نکرده است و برای این کار یا در راستای تحقق این امر راهی سخت طولانی و وظائفی بسیار سنگین در پیش دارد. با وجود این بخش وسیعی از کارگران همین امروز آویختن به ریسمان این یا آن اپوزیسیون بورژوازی را اگر نه کشیدن طناب دار بر حلق حیات اجتماعی طبقه خود، اما لااقل آزمون عبث هزار باره آزموده ها می بینند. طبقه کارگر ایران دیگر فقط یکی از دو طبقه تشکیل دهنده سیر حوادث پیکار طبقاتی نیست بلکه بطور بالفعل نیروی حاضر در سنگرها، صحنه ها و حوزه های مختلف جنگ و ستیز با سرمایه داری است. به کل جامعه و به روند رویدادهای روز نگاه کنید. هر کجا که کشمکشی است، هر جا که صدای اعتراضی بلند است، در هر کجا که سخن از طرح و برنامه و اتخاذ سیاستی در میان است، یا بورژوازی است که علیه طبقه کارگر عربده سر می کشد، یا جنبش کارگری است که در کارزار مقاومت و اعتراض است. از پیکار علیه استثمار کاپیتالیستی که پدیده نهادی و سرشتی جنبش کارگری است گرفته تا مبارزه علیه ستمکشی و تبعیضات ناروای جنسی، تا جنبش لغو کار کودک، تا مبارزه برای متشکل شدن و سراسری نمودن مطالبات طبقاتی و اجتماعی، تا خیزش ضد بیکاری و

بیکارسازی، تا اعتراض علیه جنگ، تا جنبش تأمین اجتماعی، تا مبارزه علیه نبود هر گونه امنیت کار و زندگی و در یک کلام هر نقطه و هر کجا که صدای اعتراضی بلند است یا مبارزه ای در جریان است، همه و همه میدان صف آرائی طبقه کارگر است. همه جا توده های کارگرند که فریاد می کشند، اعتصاب می کنند، راهبندان ایجاد می نمایند، به پارلمان حمله میکنند، شهر را تسخیر می کنند، دولت مردان بورژوازی را به گروگان می گیرند، کارخانه مصادره می نمایند، قران به آتش می کشند، مسجد می سوزانند، مدارس را تعطیل می کنند، چرخ تولید را از کار می اندازند و همه کارهای دیگر که انجام می دهند. اینها، این کارها بطور فی نفسه روایت صف کشی مستقل ضد کار مزدی نیستند اما رویکرد روز جنبشی را تصویر می کنند که اگر نه قادر به آنتومومی مارکسی کاپیتالیسم، اگر نه برنامه ریزی کار و تولید و زیست سوسیالیستی در دست، اما سخت عاصی و آش و لاش از گرسنه سازی و بیخانمان نمائی و انسان ستیزی سرمایه داری وارد میدان وسیع کارزاری شده است که نیروی مقابل وی در هر قیافه و لباس و هویت پدیده ای سواى نظام بردگی مزدی نیست.

جامعه بطور کاملاً عینی در همه قلمروهای خود میدان مقابله و ستیز دو طبقه اساسی، پرولتاریا و بورژوازی است. بی افق بودن، ضعیف بودن، بی سخنگو بودن، پراکنده بودن، کمبود بصیرت و آگاهی طبقاتی، متشکل نبودن حول راه حل عاجل و کنکرت کمونیستی و تمامی مظاهر دیگر ضعف جنبش کارگری به هیچوجه واقعیت این تقابل مستمر و ستیز همیشه و همه جا جاری را زیر سؤال نمی برد. در کلیه حوزه ها و میدانها پرولتاریاست که می رزمد، پرولتاریاست که علیه بورژوازی و علیه نظام بردگی مزدی ستیز می کند، هر چند که پرولتاریا فاقد تشکیلات، فاقد بدیل روشن و شفاف طبقاتی، فاقد تدارک و تجهیز کمونیستی و فاقد سلاح کارساز دانش سیاسی و طبقاتی است.

این وجه مهمی از تحولی است که در آرایش قوای میان پرولتاریا و بورژوازی در ایران رخ داده است. پدیده ای که بطور معمول هم از سوی سندیکالیستها و هم از جانب چپ میلیتانت فرقه گرا مورد حداکثر بی توجهی قرار می گیرد. اهمیت این رخداد بویژه هنگامی به درستی قابل درک است که ریشه واقعی مرگ و میر تاریخی اپوزیسیون نمائی بورژوازی در ژرفای موقعیت تاریخی برگشت ناپذیر شیوه تولید سرمایه داری در جهان بطور اعم و در ایران بطور مشخص مورد تعمق قرار گیرد. اگر جنبش کارگری امروز تنها میدان دار و تنها نیروی حاضر در همه صحنه های ستیز با مظالم، ستمکشی ها و توحشهای سرمایه داری است یک دلیل آن رشد تاریخی چشمگیر طبقه کارگر است، دلیل دیگر آن را بطور قطع باید در پیچیدگی تاریخاً بی سابقه تناقضات ذاتی سرمایه داری و انسداد هر چه عظیم تر مجاری برون رفت این نظام از مهلکه بن بستهای بی گشایش خود دید.

۲. آنچه گفتیم شاخصی مهم در شناخت موقعیت کنونی جنبش کارگری است اما مسلماً معرف همه جنبه های این موقعیت نیست. جنبش کارگری زیر فشار شرائط مشخص عینی و اجتماعی و تاریخی بیشتر از دوره های دیگر مستعد پشت کردن به اپوزیسیونهای رسمی و متعارف بورژوازی است، اما این جنبش همزمان و در همین راستا بیشتر از هر دوره دیگر هم، مرکز چالش و تقابل گرایشهای مختلف فعال در درون خود گردیده است. در این میان ظهور و سرکشی تندیس های سندیکالیستی، ناسیونال چپ و لیبرالیستی پدیده های تازه ای در حیات طبقه کارگر ایران نیستند. اینها همیشه وجود داشته اند. آنچه کاملاً نوین و بالنده است ابراز وجود ملموس و امید بخش جنبش ضد سرمایه داری و لغو کار مزدی طبقه کارگر است. این گرایش امروز هر چند دست به عصا

و در گامهای نخستین اجتماعی شدن است اما بسیار سرفراز، با افقی روشن تر از گذشته در تلاش برای آرایش صف مستقل خویش است. جنبش کارگری ایران بویژه و بطور اخص در طول یکی، دو سال اخیر، شاهد روئیدن جوانه های عروج این گرایش یا این راه حل و جنبش بوده است. جنبشی که بطور قطع در لحظات اولیه سازماندهی و تدارک طبقاتی خویش است اما به دلیل برخورداری از گسترده ترین پایه های مادی رشد و بالندگی در حیات طبقه کارگر و به دلیل خانه زاد بودن و اندرونی بودنش در جنبش کارگری همه گرایشها، راه حلها و جنبشهای دیگر را کم و بیش دچار تزلزل و هراس ساخته است.

این گرایش با طرح تشکل ضد سرمایه داری طبقه کارگر در روز اول ماه مه سال قبل در شهر کرج، با تدارک کمپین مخالفان کشتار و مخالفان اخراج، با صف کشی عریان انتقادی در مقابل راه حلهای سندیکالیستی و چپ فرقه گرا، گامهای مؤثر بعدی را به جلو برداشت. صدور قطعنامه شوراها کارگران تهران، رشت، سقز، بوکان، مریوان، بانه و سپس تدارک برگزاری اول ماه مه حول همین قطعنامه در کرج، جاده چالوس و مهمتر از همه سقز تجلی گوشه ای از موفقیت های این گرایش در تأثیرگذاری بر جنب و جوش میان فعالین طبقه کارگر است. جنبش کارگری ایران در تمامی طول چند سال گذشته و بطور اخص در طی سال پیش، بگونه ای ملموس و چشمگیر در قلمروهای مختلف مباحثات نظری، منشور نویسیها، اتخاذ سیاستها، تحلیلها، حوزه های مشخص پراتیک و پیکار اجتماعی، در داخل مرزهای جغرافیائی ایران یا در خارج از این محدوده، مهر کشمکش میان این گرایش یا جنبش با گرایشها و جنبشهای دیگر را بر موجودیت خود حک نموده است. این جنبش در طی این مدت با همه ضعیف بودنش، از جانب طیف توده ای و اکثریتی و همزمان از ناحیه چپ فرقه گرا، چپ سندیکالیست و گاه اتحاد فرصت طلبانه آنها، در خفا و آشکار آماج حملات و کینه ورزیها قرار گرفته است. یک مشخصه مشترک همه این حملات، همه خصومتها و کینه ورزیها موضع زبوانه گروهها یا محافل بانی و باعث آنها بوده است. بخشی از چپ فرقه گرا و مسخ در سکتهای گروهی و حزبی، شعله کشیدن این گرایش در قلب جنبش کارگری ایران را زنگ خطری برای بی اعتباری و فروپاشی بیشتر دفتر و دستک بوروکراسی فرقه ای خود دیده است و درست از همین گذر برای خفه کردن آن تا مرز دستیازی به برخی شگردهای زبوانه پلیسی پیش رفته است.

موازی با فرقه گرایان، چپ سندیکالیست کمونیست نما نیز همه جا فریاد سر داده است که در این وانفسا و در شراظی که کارگران نان خوردن ندارند چه وقت مبارزه ضد سرمایه داری و ضد کار مزدی است!!!!!! اینان که مدتهاست سفینه اعتبار رفرمیسم سندیکالیستی شان در بورس داد و ستد میان جناحهای مختلف سرمایه جهانی به حراج گذاشته شده است اینک با مشاهده احتمال پیشروی کمونیسم ضد کار مزدی توده های طبقه کارگر، آخرین رؤیاهای اتحادیه سالاری رفرمیستی خود را اسیر عالم طوفان می بینند و در همین گذر با سردادن فریاد «واکارگرا» برای پس راندن این جنبش، بر هر بادی گره می بندند و به هر حشیشی توسل می جویند.

۳. و بالاخره سومین مشخصه مهم تحول جاری در جنبش کارگری ایران، ظهور موقعیتی است که از درون آن هر مدعی کمونیسم، هر مدعی تعلق به طبقه کارگر یا هر داعیه دار تلاش در عرصه کارزار توده های کارگر علیه سرمایه بیش از هر زمان دیگری ملزم به تعیین تکلیف و تعیین مکان سیاسی و اجتماعی خود در متن صف بندی رو به عمق و توسعه میان جنبش ضد کار مزدی توده های طبقه کارگر در یکسو و اشکال عدیده تندنسا

و راه حل‌های، سوسیال بورژوائی نوع حزب توده ای، سندیکالیستی و بالاخره رادیکال نمائی فرقه گرایانه و مانند اینها از سوی دیگر است. شرایط موجود ضرورت این صف بندی را از همه سو تأکید می کند و به امر زندگی فعالین و توده های طبقه کارگر تبدیل می نماید. همه چیز بشرطی که با نگاهی مارکسی و کارگری تعمق شود گواه ظهور شرائطی مساعدتر برای عروج، بالندگی و اوجگیری جنبش ضد کار مزدی طبقه کارگر است. بحران رو به عمق و دیرپای سرمایه داری جهانی، پیچ و تاب هر چه حادثتر این بحران در پروسه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران، منحصر شدن همه مکانیسمهای متعارف بحران ستیز سرمایه به فشار ژرف تر و ژرفتر بر سطح زندگی بغایت نازل توده های کارگر، به بن بست رسیدن همه راه حلها و راهکارهای طبقه بورژوازی برای غلبه بر معضلات حاد سرمایه داری و... بنوبه خود تمامی اشکال رفرمیسم درون جنبش کارگری از نوع میلیتانت تا مسالمت آمیز را در محاق بن بست و زنگ زدگی قرار داده است. این گرایشات عجتاً و برای چند صباحی حداکثر تقلا را برای انسداد راه عروج جنبش ضد کار مزدی توده های کارگر بعمل می آورند اما چراغ عمر تقلاهای آنها کوتاه است. طیف گسترده سوسیال رفرمیسم نوع حزب توده ای، سندیکالیسم چپ و اشکال مختلف رفرمیسم مسالمت جوی درون یا آویزان به جنبش کارگری اینک خود را به خیالی باطل آویخته است. اینکه گویا در شرائط ورشکستگی و افلاس جامع الاطراف اپوزیسیونهای رسمی و متعارف درون طبقه بورژوازی میتوان جایگزین آنها و میدان دار واقعی مجادلات طبقاتی و اجتماعی درون جامعه شد. این طیف در رابطه با ماه مه امسال، در ارتباط با تظاهرات اول ماه مه سقز و مهمتر از همه در حول و حوش سفر هیأت **ICFTU** به ایران همه توش و توان خود را برای طرح مؤثرتر خویش و برای پرده کشیدن بر واقعیت حضور و عروج جنبش ضد کار مزدی بکار گرفت. با انتشار قطعنامه مصوب تالار یاقوت، در مقابل قطعنامه شوراها کارگران تهران و رشت و بانه و بوکان و سقز و مریوان، با عظمت بخشیدن به نقش **ICFTU** و سفر هیأت اعزامی در مقابل نیروی انفجار توده ای اعتراض ضد سرمایه داری، با دمیدن در بوق تشکل کارگری مستقل از دولت در مقابل طرح تشکل ضد کار مزدی و ضد سرمایه داری کارگران، با مراجعه به **ICFTU** بعنوان تنها نیروی نجات بخش کارگران دستگیر شده سقز در مقابل کمپین بسیج توده های کارگر برای آزادی بی قید و شرط اسرای اول ماه مه، با طرح دیدار کارگران و نماینده کنفدراسیون بعنوان شاخص اساسی تحول جاری جنبش کارگری بجای تبیین کارگری و طبقاتی این تحول، با تلاش برای ترور شخصیت و نفی بلد طبقاتی فعالین ضد کار مزدی از قلمرو موجودیت و پیکار جنبش کارگری و با همه دسایس و شگردهای دیگر برای خط کشیدن بر واقعیت بالنده جنبش ضد کار مزدی تقلا کرد. طیف متشتت سوسیال رفرمیسم از نوع حزب توده ای تا چپ سندیکالیستی و سایر همانندان به همه این کارها دست یازیدند اما آنچه در عمل رخ داد بنوبه خود حکایتی درس آموز است. بخش وسیعی از اینان به هر حال ناگزیر به حمایت از گرایش و جنبشی شدند که نه مورد قبول آنها بلکه آماج انتقاد و خصومت آنها بود. تظاهرات اول ماه مه سقز قطعنامه شوراها کارگران شش شهر و نه قطعنامه تالار یاقوت را در دست داشت. قطعنامه شوراها کارگران شهرها، قطعنامه ای که اگر چه با منشور واقعی مطالبات پایه ای ضد سرمایه داری کارگران تفاوت جدی داشت و اگر چه در تار و پود خود فشار نگاههای متفاوت را حمل میکرد، اما در عین حال گواه آشکار رویکرد وسیع پاره ای از فعالین حی و حاضر طبقه کارگر به جنبش ضد کار مزدی بود. تظاهر کنندگان میزبان سخنرانی بودند که از تشکل ضد کار مزدی طبقه کارگر و نه

سندیکاهای مورد قبول سرمایه یا تشکل مستقل جمع شدگان تالار یاقوت جانبداری می کرد. شرکت کنندگان در تظاهرات، برگزاری مراسم روز جهانی طبقه خود را به اراده آزاد خویش و نه در حصار روادید قانونی سرمایه تدارک می دیدند. دستگیر شدگان تظاهرات اعتصاب غذای خود را با خواست کارگران سقز و نه در پاسخ به تقاضای دبیر «کنفدراسیون اتحادیه های آزاد» پایان می دادند. با همه اینها چرا بخشی از این طیف به چنین حمایتی روی می کرد؟ پاسخ این سؤال را باید از یکسوی در فراگیری تب واکنش نسبت به دستگیریها بویژه دستگیری یکی دو چهره سرشناس جنبش کارگری کردستان و ایران اما بیشتر از آن باید در تلاش برای عظیم تر و عظیم تر نمودن نقش اعجازگر ICFTU جستجو نمود.

آنچه در حول و حوش ماه مه امسال در جنبش کارگری ایران و در قلمرو تلاش فعالین این جنبش در خارج و داخل جامعه روی داده است صرفاً و صرفاً جلوه بسیار بسیار ناچیزی از فشار شرایط اجتماعی و تاریخی برای تعیین تکلیف جنبش کارگری در گزینش یا طرد گرایشات و راه حل‌های متعارض درون طبقه خویش است. پروسه این تعیین تکلیف اگر امروز کند است اما نه چندان دیر شتاب خواهد گرفت. اگر در چپ ایران شدت و غلظت مجرد موضعگیریهای خشک و خالی ضد رژیم نتوانست خط فاصل طبقاتی شفافی میان «حزب توده» و «راه کارگر» یا همانندان بکشد در درون جنبش وسیع کارگری نیز این ملاکها چندان کارساز نخواهد بود. محافل کارگری خارج کشور که مدتهاست بر طبل تشکل کارگری «مستقل از دولت» و نه ضد سرمایه داری می کوبند با فعالین سندیکالیست و نویسندگان قطعنامه تالار یاقوت اختلاف لاینحلی ندارند. اگر بناست تشکل کارگران تشکل لغو کار مزدی نباشد همه محافل اهل برائت از ضدیت با کار مزدبگیری در آن همدیگر را باز خواهند یافت. در چنین شرائطی وظیفه هر کمونیست و هر فعال جنبش لغو کار مزدی است که با آخرین ظرفیت و توان برای توسعه هر چه وسیعتر راه حلها، بدیل، مطالبات و راهکارهای سازمانیابی این جنبش در همه قلمروهای حیات اجتماعی توده های کارگر در داخل ایران و در سطح بین المللی مبارزه نماید. تاریخ دو راهی سنگینی را در پیش پای همه ما قرار داده است. چراغ عمر محفل سازیها و حزب بازیهای سکتی رو به خاموشی است. همه چیز در درون جنبش کارگری، هر جنب و جوش و تلاش و ارتباطی در درون مبارزات جاری توده های کارگر و در اینجا، در درون جنبش کارگری یا باید ضد کار مزدی بود، برای لغو کار مزدی پیکار کرد، و جنبش لغو کار مزدی را متشکل ساخت. یا در غیر این صورت باید به چهارچوب ماندگاری سرمایه داری چسبید، نظم تولیدی و سیاسی سرمایه را پاس داشت و در حصار سیاه این نظم سراسر وحشت و دهشت دفتر و دستکی برای «چانه مستعمل» با سرمایه با تابلو دروغ «تشکل مستقل» بر پا کرد. این آخری چیزی است که هیچ کارگر آگاهی بدان تن نمی دهد. جنبش کارگری ایران در آزمون جدی تعیین تکلیف با این رویکردهای متعارض است. اولین، لازم ترین و حتمی ترین شرط کمونیست یا فعال ضد سرمایه داری بودن برداشتن قدمی، زدن قلمی، گفتن حرفی، گرفتن ارتباطی، شرکت در تصمیمی، تدبیر سیاستی، تبلیغی، ترویجی، سازمان دانی یا هر کار دیگری برای تقویت جنبش لغو کار مزدی است. هر گونه تعللی در این راستا فرار از پاسخ به ملزومات پویائی، اقتدار و بالندگی این جنبش خواهد بود.